



برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

www.parvizshahbazi.com



پیغام عشق

قسمت چهارصد و شصت و پنجم





خانم بهار



خلاصه شرح غزل ۲۰۰۱ دیوان شمس، موضوع برنامه ۸۸۱ گنج حضور

دَمِ ده و عشوه ده ای دلبرِ سیمینِ برِ من
 که دَمِ بی دَمِ تو چون اجل آمد برِ من
 -مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۰۱

خداوندا، من فضا را در اطراف اتفاقات زندگی ام می گشایم، تو به من دَم، خرد، قدرت و انرژی زنده کننده بده و عشوه هم بده؛ یعنی بگذار گاهی فریب بخورم و روی تو را نبینم؛ چراکه وقتی عشوه می دهی، ناز می کنی، من می فهمم که هنوز همانیدگی دارم، مرکزم جسم شده و با دید آن نمی توانم تو را ببینم؛ بنابراین به عنوان حضور ناظر به ذهنم نگاه می کنم، همانیدگی ها را شناسایی کرده، می اندازم و دوباره دَمِ تو می آید. وقتی مرکزم همانیده است و دَمِ دردها و انرژی منفی همانیدگی ها وارد وجودم می شود، در این حالت دَمِ من بدون دَمِ تو بوده و برایم مانند مردن است؛ چون تماماً هشیاری ام جذب ذهن بوده و من در من ذهنی مرده ای بیش نیستم.

دل چو دریا شودم چون گُهرت در تابد
سَر به گردون رَسدم چونکه بخاری سَر من
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۰۱

خداوندا، وقتی فضا را در اطراف اتفاقات و وضعیت‌های زندگی‌ام می‌گشایم، گوهر تو به‌صورت عدم در مرکز می‌تابد و درون من مثل دریا بی‌نهایت می‌شود. وقتی در این حالت مورد نوازش و لطف تو قرار می‌گیرم، سَر من به آسمان می‌رسد، اوج می‌گیرم و بی‌نهایت می‌شوم. یعنی دیگر هیچ همانیدگی نمی‌تواند مرا جذب کرده، روی من اثر بگذارد و من به تو زنده می‌شوم.

خنک آن دم که بیاری سوی من باده لعل
 بدرخشد ز شرارش رخ همچون زر من
 -مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۰۱

خوشا به حال آن لحظه‌ای که فضا را در اطراف اتفاقات می‌گشایم و تو آن باده لعل، شراب قرمز، برکات زندگی را به سوی من بیاوری و به دست من بدهی، به طوری که از آتش آن، از آتش یکی شدن با تو، روی زردم که در انتظار دریافت شراب زندگی است بدرخشد. یعنی در اثر یکی شدن مجدد با تو، از چهار بعدم انرژی زندگی پخش شده و من می‌توانم به صورت قرین روی مرکز آدم‌های دیگر اثر بگذارم.

زان خرابم که ز اوقاف خرابات توأم
در خرابیست عمارت شدن مَخْبَر من
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۰۱

خداوندا، به این دلیل من خراب و مست تو هستم و فضا را در اطراف اتفاقات بی قید و شرط می گشایم، چراکه تو مرا خلق کردی که وقف میخانه، فضای یکتایی تو باشم. از میخانه تو شراب، برکات زندگی را بگیرم، هم خودم بخورم و هم در جهان پخش کنم. بنابراین دائماً باید مرکز عدم شده و مست باشم؛ چراکه تنها در حالت مستی درونم آباد می شود، همانیدگی های مرکز پاک شده، فضای درونم گشوده می شود و نظم زندگی در من برقرار می گردد.

شاهد جان چو شهادت ز درون عرضه کند
 زود انگشت برآرد خرد کافر من
 -مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۰۱

وقتی شاهد جان، هشیاری‌آم از درون تسلیم شده، فضا را می‌گشاید و می‌خواهد به جنس و ذات اصلیش تبدیل شود، عقل من‌ذهنی و شرطی‌شدگی‌هایم دوباره بر من مسلط شده، و من به صورت من‌ذهنی بلند می‌شوم. انگشتم را بالا برده و می‌گویم: «می‌دانم»، اتفاق این لحظه را قضاوت کرده و در برابر آن مقاومت می‌کنم؛ نمی‌توانم شاهد و ناظر ذهنم باشم؛ دوباره جذب ذهن شده و تسلیمم ناقص می‌شود.

قرآن کریم، سوره زمر (۳۹)، آیه ۳۳

«و کسی که سخن راست آورد و تصدیقش کرد، آنان پرهیزگارانند.»

پیش از آنکه به حریفان دهی ای ساقی جمع
از همه تشنه ترم من، بده آن ساغر من
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۰۱

خداوندا، درست است که تو ساقی جمع، ساقی تمام باشندگان، جمادات، نباتات، حیوانات و من‌های ذهنی هستی، از تو می‌خواهم قبل از این که به آنها، به همراهان من شراب دهی، به من شراب بده؛ چرا که من از همه تشنه‌تر و شایسته‌تر هستم، فضا را پی‌درپی در اطراف اتفاقات زندگی‌ام می‌گشایم، مرکز را عدم کرده، صبر و شکر و پرهیز می‌کنم. زندگی را به همه روا داشته و خودم را با دیگران مقایسه نمی‌کنم؛ فقط شایستگی خود را به تو، با فضاگشایی ثابت می‌کنم.

قرآن کریم، سوره بقره (۲)، آیه ۱۴۸

«هر کسی را جانبی است که بدان روی می‌آورد. پس در نیکی کردن بر یکدیگر [در فضاگشایی و زنده شدن به خدا] سبقت گیرید. هر جا که باشید خدا شما را حاضر می‌آورد، که او بر هر کاری تواناست.»

قرآن کریم، سوره حدید (۵۷)، آیه ۲۱

برای رسیدن به آمرزش پروردگارتان و بهشتی که پهنای آن همسان پهنای آسمانها و زمین است، بر یکدیگر پیشی گیرید. این بهشت برای کسانی که به خدا و پیامبران ایمان آورده‌اند، مهیا شده است. این بخشایشی است از جانب خدا که به هر که می‌خواهد ارزانش می‌دارد، که خدا صاحب بخشایشی بزرگ است. [به‌راستی آیا ما از این بخشایش و گرم در این لحظه، با فضاگشایی، به‌اندازه کافی استفاده می‌کنیم؟!]

بندۀ امر توأم خاصه در آن امر که تو
گوییم: خیز، نظر کن به سوی منظر من
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۰۱

خداوندا، من بنده فرمان تو هستم؛ مخصوصاً آن فرمانی که به من می‌گوید: بلند شو، با نور من نگاه کن، به‌سوی
منظر من نظر کن؛ یعنی با دید من، با خرد فضای گشوده شده بین، تو با دید همانیدگی‌ها به دنیا نگاه نکن. [بنده
امر خدا هر لحظه در اطراف اتفاقات و وضعیت‌ها فضاگشایی کرده و مرکزش را عدم می‌کند و با دید او می‌بیند؛
بنده امر من ذهنی و شیطان هر لحظه فضا را می‌بندد و مرکزش را جسم کرده و با هشیاری جسمی و دید
همانیدگی‌ها، زندگی‌اش را براساس اتفاقات می‌سازد و این زندگی به‌زودی فرو می‌ریزد.]

هین، برافروز دلم را تو به نارِ موسی
تا که افروخته ماند اَبدًا آخِرِ من
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۰۱

خداوندا، اینک دلم را با آتش وحدت و عشق روشن کن. وقتی فضا را در اطراف اتفاقات، همانیدگی‌ها و دردهای آن می‌گشایم، بالاخره آتش عشق شعله می‌گیرد و تمام دردها و همانیدگی‌هایم را می‌سوزاند؛ روشنایی و هشیاری به تله افتاده آزاد شده و تا ابد این آتش عشق در من روشن می‌ماند. یعنی هشیاری‌ام از زمان خارج شده و در این لحظه ابدی، به بی‌نهایت و ابدیت تو زنده می‌شوم.

قرآن کریم، سوره نمل (۲۷)، آیه ۷

«موسی به خانواده خود گفت: من از دور آتشی دیدم [این آتش عشق و وحدت هشیارانه با زندگی است]، زودا که از آن برایتان خبری بیاورم یا پاره آتشی. شاید گرم شوید.»

من خمش کردم و در جویِ تو افکندم خویش
که ز جویِ تو بود رونقِ شعرِ ترِ من
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۰۱

خداوندا، من ذهنم را خاموش می‌کنم، فضا را می‌گشایم. مرکزِ عدم شده و خود را در جویِ خرد و برکاتِ تو که در این فضای گشوده‌شده جاری است، می‌اندازم تا تو از طریقِ من حرفِ بزنی و خودت را بیان کنی؛ چرا که تازگی و رونقِ شعر و کلامِ آهنگینِ من از توست. تا تو خودت را از من بیان نکنی و خرد و شادیِ تو به فعل و عملم نریزد، شعرِ من شعرِ درستی نخواهد بود. و هر کاری که در بیرون انجام دهم نتیجه‌ای نخواهد داشت.

-با تشکر: بهار



خانم زهرا



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۸۸۱ گنج حضور، بخش اول

نیست کسبی از توگل خوب تر
چیست از تسلیم، خود محبوب تر؟
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۹۱۶

هیچ کسب و تلاشی از تسلیم و فضاگشایی در اطراف اتفاق این لحظه، بهتر نیست. چه چیزی از تسلیم شدن در برابر قانون قضا و کن فکان الهی پسندیده تر است؟!

جُز توکّل، جز که تسلیم تمام
در غم و راحت، همه مکرست و دام
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۴۶۸

در همه وضعیت‌ها و حتی در هنگام هجوم درد و اندوه، نیز هنگام آرامش، جز تسلیم و فضاگشایی کامل و متکی شدن به خرد آن فضای گشوده‌شده، هر کاری حيله و مکر من‌ذهنی است.

نَفَخْتُ فِيهِ جَانِ بَخْشِيْ اَسْتَ هَر صَبْح
فِرَاقُ فَالِقُ الْاَصْبَاحِ تَا كِي؟
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۶۵۴

دم او که هر صبح، هر لحظه، وارد وجود انسان می‌شود، جان هشیاری حضور و زندگی‌بخش است. تو تا کی می‌خواهی از یک فکر همانیده به فکر همانیده دیگر بپری و جلوی باز شدن و طلوع آفتاب صبح درونت را بگیری و مرتب من‌ذهنی درست کنی؟

الله الله، گرد دریا بار گرد
گرچه باشند اهل دریا بار زرد
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۶۲۵

تو را به خدا، تو را به خدا اطراف ساحل دریا بگرد. یعنی دائماً حواست به مرکز عدم باشد. گرچه که اهل ساحل دریا رویشان زرد می‌شود، اما این زردی نشان آن است که آن‌ها منتظر شراب زندگی و پذیرای لطف ایزدی هستند.

تا که آید لطف بخشایشگری
سرخ گردد روی زرد از گوهری
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۶۲۶

تا که لطف خداوند بخشنده بیاید و رنگ و روی زرد تو را با گوهر حضورش سرخ کند. یعنی از طریق او سخنان شیرین بگویی؛ خودش را از تو به زیبایی بیان کند و این کار بستگی به فضاگشایی و کیفیت تسلیم تو دارد.

زردیِ رو بهترینِ رنگ‌هاست
زانکه اندر انتظارِ آن لقاست
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۶۲۷

رنگ و روی زرد انسان عاشق بهترین رنگ است. زیرا در انتظارِ گرفتنِ شراب، خرد و شادی بی‌سبب زندگی است. یعنی بیشتر اوقات مرکزِش واهمانیده و عدم است؛ به‌طوری که دَمِ زندگی می‌تواند از او رد شود.

لیک سرخی بر رخِ کآن لامع است
بهر آن آمد که جانش قانع است
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۶۲۸

ولی سرخی چهره‌ای که می‌درخشد، نشان می‌دهد که صاحب آن چهره جانی قانع دارد. یعنی در آن چهره، درد و اندوهِ خواهش‌های من‌ذهنی نیست و از طریق همانیدگی‌ها نگاه نمی‌کند.

که طمع لاغر کند، زرد و ذلیل
نیست او از علتِ ابدانِ علیل
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۶۲۹

زیرا طمع که در اثر دیدن جهان بر حسب یک همانیدگی است، هشیاری آدمی را لاغر و زرد و ذلیل می کند. چنین کسی بیمار امراض جسمانی نیست.

چون ببیند رویِ زردِ بی سقم
خیره گردد عقلِ جالینوس هم
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۶۳۰

حتی عقل جالینوس هم اگر کسی را ببیند که بدون هیچ نوع بیماری چهره‌ای زرد دارد، حیران و سرگشته می شود. [یعنی کسی که در انتظارِ ساغر و شرابِ زندگی است، بی مقاومت و در حال درد کشیدن هشیارانه است.]

چون طمع بستی تو در انوار هو
مصطفی گوید که ذَلَّتْ نَفْسُهُ
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۶۳۱

هرگاه تو در انوار الهی طمع بستی، یعنی شیفته تجلیات الهی شدی، حضرت مصطفی (ص) فرماید: «نَفْسُش خوار شده است.»

گنج زیرِ خانه است و چاره نیست
از خرابی خانه مندیش و مایست
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۵۴۱

چاره‌ای نیست، چون زیرِ این من‌ذهنی که در اثر تندتند فکر کردن بر حسب همانیدگی‌ها تشکیل شده، گنج است. پس نباید از ویران کردن خانه ذهن و کار روی خود، تردیدی به دل راه دهی و درنگ نیز جایز نیست. شما باید این نظم را که این من‌ذهنی دیکته می‌کند، به هم بریزید.

که هزاران خانه از یک نقد گنج
توان عمارت کرد، بی تکلیف و رنج
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۵۴۲

زیرا اگر شما گنج حضور را به دست بیاورید، از فضای گشوده شده، هزاران خانه و الگوی ذهنی ایجاد و آباد
خواهد شد و می توان بدون هیچ زحمت و رنجی، بدون درد ساختارهای نیک خلق کرد.

عاقبت این خانه خود ویران شود
گنج از زیرش یقین عریان شود
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۵۴۳

این خانه ذهن سرانجام ویران خواهد شد و بدون شک، گنج زیر فکرها و همانیدگی ها که همان مرکز عدم و
فضای یکتایی است، بیرون خواهد آمد.

لیک آن تو نباشد، زآنکه روح
مزد ویران کردنستش آن فتوح
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۵۴۴

اما وقتی که با مرگ جسمی از دنیا بروی، دیگر آن گنج حضور نصیب تو نخواهد شد؛ زیرا مرکز عدم و زنده
شدن به بی‌نهایت و ابدیت خدا، مزد آن است که تا زمانی که زنده هستی، آگاهانه و هشیارانه این دکان
من‌ذهنی را ویران کنی.

چون نکرد آن کار، مزدش هست؟ لا
لَیْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۵۴۵

آیا کسی که کاری انجام نداده، هشیارانه فضا را باز نکرده و روی چهار بعدش، بعد جسمی، فکری، هیجانی و
جانی کار نکرده، دستمزدی دارد؟ مسلماً ندارد. زیرا «برای انسان جز آن‌چه تلاش کرده [هیچ نصیب و بهره‌ای]
نیست.»

قرآن کریم، سوره نجم (۵۳)، آیه ۳۹

«و این که برای انسان جز آنچه تلاش کرده [هیچ نصیب و بهره‌ای] نیست.»

آب کم جو، تشنگی آور به دست

تا بجوشد آب از بالا و پست

—مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۲۱۲

ای انسان، با ذهنت از فرم فکری چیزها آب را جست‌وجو نکن. بلکه فضاگشایی کن، تشنگی و طلب حقیقی را بدست بیاور؛ تا آب در اثر فضاگشایی از اتفاقات خوب و بد، یا آن چیزی که ذهن خوب و بد نشان می‌دهد، بجوشد و بر تو فرو ریزد.

تا نزايد طفلک نازک گلو
کی روان گردد ز پستان، شیر او؟
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۲۱۳

به عنوان مثال تا وقتی که نوزاد لطیف گلو متولد نشود، شیر از پستان مادر روان نمی گردد. وقتی فضا را باز می کنیم و تسلیم واقعی می شویم، قسمتی از وجود ما، هشیاری، آزاد شده و به عنوان بچه خودش را نشان می دهد و شیر زندگی هم روان می شود.

رَوُ بدین بالا و پستی ها بدو
تا شوی تشنه و، حرارت را گرو
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۲۱۴

پس ای انسان، در فراز و نشیب چالش‌ها، در اطراف اتفاقات خوب و بد فضاگشایی کن، صبر داشته باش و
آن قدر متعهد باش تا در هر حالتی آتش عشق و طلب همراه تو باشد و فقط یکی شدن با خدا را طلب کن؛ برو
کار کن و به بزرگی یا کوچکی چالش‌ها نگاه نکن.

بعد از آن از بانگ زنبور هوا
بانگ آب جو بنوشتی ای کیا
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۲۱۵

ای بزرگوار، پس از آن که در برابر زنبور هوا، یعنی هراتفاق و هرچیز بی‌اهمیت و گذرایی که می‌آید و می‌رود، فضا را باز کنی، خواهی دید که آب، برکات زندگی، شادی بی‌سبب از طرف زندگی می‌جوشد؛ و تو صدای بانگ آب را که در فضای گشوده‌شده درونت جاری شده، خواهی شنید.

حاجت تو کم نباشد از حشیش
آب را گیری، سوی او می‌کشیش
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۲۱۶

احتیاج تو به آب کم‌تر از نیاز گیاهان خشک نیست. تو آب مورد نیاز را با فضاگشایی از زندگی می‌گیری و به‌سوی کشت اولیه، هشیاری خالص خود می‌کشانی.

گوش گیری آب را تو، می کشی
سوی زرع خشک، تا یابد خوشی
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۲۱۷

گوش آب را می گیری، به سوی کشتزار خشکیده، چهار بعدت هدایت می کنی تا لطافت و تازگی پیدا کند.

زرع جان را کش جواهر مُضمَر است
ابر رحمت پر ز آب کوثر است
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۲۱۸

زرع کشت اولیه که حضور بی نهایت در آن پوشیده است، نیاز به آب زندگی دارد و اینک ابر رحمت ایزدی در حال بارش است. فضا را بگشا و اجازه بده این آب کشت، هشیاری تو را برویاند و از همانیدگی ها آزاد کند.

تا سَقَاهُمْ رَبُّهُمْ آید خطاب
تشنه باش، اللهُ أَعْلَمُ بِالْصَّوَابِ
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۲۱۹

ای سالک، اگر می خواهی مورد خطاب «بنوشاند پروردگارشان» شوی، یعنی خداوند از شراب خاص خودش تو را بنوشاند، باید واقعاً عطش طلب در تو پیدا شود و هر لحظه تسلیم باشی و اتفاق این لحظه را بی قید و شرط بپذیری؛ چراکه خداوند به راستی و درستی داناتر است و ما با من ذهنی حقیقت را نمی دانیم.

قرآن کریم، سوره انسان (۷۶)، آیه ۲۱

«بر اندام ایشان است جامه‌هایی از ابریشم نازک و ستبر [لباس حضور]، و پیرایه شوند از دستبندهای سیمین [انعکاس مرکز عدم در بیرون به صورت ساختارهای نیک]، و پروردگارشان سیرابشان کند از شرابی پاک و پاک کننده [دم و برکات زندگی هر لحظه با تسلیم کامل وارد وجودشان می‌شود.]»

چون کسی را داد خواهیم این کنیز
پس ترا اولی‌تر است این ای عزیز
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۰۲۲

چون تصمیم دارم این کنیزک را به کسی بدهم، ای پهلوان، این کنیزک را به تو می‌دهم که برای تو سزاوارتر است.

که تو جانبازی نمودی بهرِ او
خوش نباشد دادن آن جز به تو
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۰۲۳

زیرا تو به خاطر او فداکاری کردی. پس شایسته نیست که او را به کسی جز تو بدهم.

عقد کردش با امیر، او را سپرد
کرد خشم و حرص را او خُرد و مُرد
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۰۲۴

خلیفه مصر، کنیزک را به عقد پهلوان درآورد، به او سپرد و جلوی خشم و حرص خود را گرفت؛ هم کنیز و هم آن
پهلوان را بخشید و آنها را نَکُشت.

سر ز هوا تافتن از سروری ست
ترک هوا قوت پیغمبری ست
-نظامی، مخزن الاسرار

تخم هایی که شهوتی نبود
بر آن جز قیامتی نبود
-سنایی، حدیقه الحقیقه

گر بدش سستی نری خران
بود او را مردی پیغمبران
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۰۲۵

اگرچه شهوت خران در آن خلیفه کم بود، یعنی اگرچه خلیفه مصر از نظر شهوت جنسی ناتوان بود ولی در عوض مردانگی پیامبران را داشت.

ترک خشم و شهوت و حرص اوری
هست مردی و رگ پیغمبری
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۰۲۶

ترک خشم، شهوت و حرص همانیدگی، در حقیقت نشانه انسانیت و داشتن سرشت پیغمبری است، سرشتی که خداوند به آن کمک و هدایتش می کند.

نری خر گو مَباش اندر رگش
حق همی خواند اَلْغ بَکَلَر بَکَش
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۰۲۷

به خریّت من ذهنی، که در این حال فضا‌بندی ست، بگو مَباش. یعنی حالت من ذهنی و مقاومت نباید در رگ تو باشد. در این صورت خداوند چنین کسی را امیر امیران خواهد نامید.

مُرده‌یی باشم به من حق بنگرد
به از آن زنده که باشد دور و رد
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۰۲۸

اگر از نظر مردم مرده باشم، یعنی خودنمایی، انتقام، خشم و حرص نداشته باشم، اما عنایت و توجه ایزدی را دریافت کنم، بهتر از آن است که برحسب من‌ذهنی زنده باشم و از دید خدا دور و رد باشم.

مغر مردی این شناس و پوست آن
آن برد دوزخ، برد این در جنان
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۰۲۹

مغر انسانیت آن است، که به زندگی زنده شوی و پوست هم من‌ذهنی بدان؛ زیرا این پوست، انسان را به دوزخ همانیدگی‌ها می‌برد، اما فضای گشوده‌شده، خالی از حرص و شهوت بوده و او را به بهشت می‌برد.
-با تشکر: زهرا



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود





برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

www.parvizshahbazi.com